

زمینه‌های احیا و رشد فلسفه اسلامی

سعید انواری





«فلسفه اسلامی از آغاز شکل‌گیری خود تاکنون فراز و نشیب‌های زیادی را طی کرده است و توانسته است به پرسشهای بسیاری پاسخ دهد. در عصر حاضر، می‌توان با توجه و پرداختن به محورهایی از قبیل موارد زیر، بستر مناسبی در جهت رشد و شکوفایی هر چه بیشتر فلسفه اسلامی، ایجاد کرد: پیوند فلسفه با علوم روز، تدوین کتب کم‌حجم و پرمحتوا در خصوص هریک از مکاتب فلسفی، توجه به مسائل تاریخ فلسفه، مشخص کردن مرز فلسفه با عرفان و کلام، پرداختن به سوالات جدید و یافتن پاسخهایی نو برای پرسشهای گذشتگان و...»

بر طبق یک تقسیم‌بندی، سیر تحول فلسفه اسلامی را می‌توان در قالب پنج دوره طبقه‌بندی کرد:^۱

۱. از آغاز تا قرن پنجم و عصر شاگردان ابن سینا که دوران طلایی فلسفه مشایی و اسماعیلی است.

۲. قرنهای پنجم و ششم که دوران استیلای کلام بر فلسفه است.

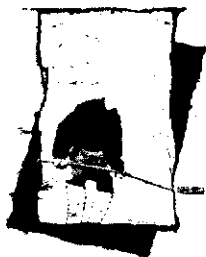
۳. از قرن هفتم تا دهم که می‌توان آن را دوران احیاء فلسفه مشایی و رونق حکمت اشراق و تقریب مکاتب مختلف فلسفی دانست.

۴. از قرن دهم تا پایان دوره قاجار که با مکتب اصفهان آغاز و به مکتب تهران ختم می‌شود.

۵. از پایان دوره قاجار تاکنون که دوران هجوم فلسفه‌های غربی به ایران و در عین حال احیاء فلسفه اسلامی و رویارویی با مکاتب فلسفی غرب است.

در طول این دورانها، فلسفه اسلامی همواره دارای گنجینه‌ها و مباحث بدیعی بوده است. مباحثی نظیر: هستی‌شناسی، تشکیک، علم حضوری و...^۲ اما متأسفانه، فلسفه اسلامی هنوز در سطح جهانی جایگاه ویژه خود را نیافته است. به منظور رفع این نقیصه و رشد هر چه بیشتر فلسفه اسلامی در عصر حاضر، نیازمند تغییراتی در سبک تدریس و تحقیق هستیم. نگارنده با باور به جایگاه ویژه فلسفه اسلامی در حیات فکری بشر، به نکاتی اشاره می‌کند که خود نیاز به آنها را از نزدیک لمس کرده است. بنابراین نقد شرایط موجود به معنای نفی صددرصدی آن نیست و امید است تا جامعه علمی فلسفه در راستای رفع این نقایص تلاش نماید. در این مقاله سعی شده است تا بسیاری از پیشنهادات، از زبان بزرگان فلسفه ذکر گردد تا گمان نرود که نگارنده وضع موجود را به درستی توصیف نکرده است.

۱. اکنون ما میراث‌دار شروح بسیاری هستیم که سرشار از مطالب حاشیه‌ای و بی‌ارتباط با بحث اصلی است. اوج این افراط در شرح‌های دوره قاجار به چشم می‌خورد. شارحین و حاشیه‌نویسان آن دوره، اکثراً با دیدن «ف» به یاد «فرحزاد» افتاده‌اند و به بهانه‌های مختلف، معلومات خود را به رخ کشیده‌اند. خصوصیت بارز این شروح را می‌توان در بیان انواع معانی یک کلمه و تعیین احتمالات مختلف، در تعیین مرجع ضمیر کلمات دانست. به عنوان مثال سه معنا برای کلمه «تحقیق»^۳ و بیست معنا برای اصطلاح «ذاتی»^۴ استقصا کرده‌اند که دانستن همگی آنها سودمند نیست. این سبک نگارش حتی در کتاب پرارزش منظومه نیز به چشم می‌خورد، مؤلف کتاب با وجود آنکه خود به شرح اشعارش پرداخته است، گاه احتمالات مختلفی را برای معنای شعر خود بیان می‌کند، گویی که شارح از مقصود سراینده اشعار بی‌خبر است!^۵ البته شاید مراد نویسنده کتاب این بوده است که نشان دهد، مطالب وی را به هر معنایی که بگیریم، زیبا و صحیح است؛ اما درست‌تر آن بود که میان سبک نگارش کتب علمی و ادبی تفاوتی قائل شویم. دکتر حائری یزدی می‌نویسد: «از سالها قبل، روش تحقیقی و اجتهادی فلسفه اسلامی رو به ضعف و انحطاط گذاشته و جای تحقیقات علمی و نقادی، بیشتر دانشمندان به شرح و



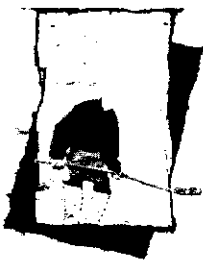
توضیح سخنان پیشینیان پرداخته‌اند. منظور ما تخریب و هدم از یک سو، به واسطه نقادیهای جدی و تأسیس و سازندگی در پی آن بوده است»^۶

۲. برخی از مطالبی که همچنان مورد تدریس قرار می‌گیرند یا دارای هیچ گونه کاربرد نظری و علمی نیستند و یا به روش‌های ساده‌تری قابل تقریرند. شایسته است تا پس از سالها تدریس و تحقیق در حوزه‌های مختلف فلسفه اسلامی، این مسائل مورد بازبینی قرار گیرند. به عنوان مثال روش استنتاج اشکال مختلف قیاس، که حجم زیادی از کتب منطقی را به خود اختصاص داده است، به صورت ساده‌تر (روش تعمیم یافتگی) قابل بیان هستند.^۷ و یا در بحث‌هایی نظیر تعریف و اقسام آن، با وجود آنکه فلاسفه اعتراف کرده‌اند که دست‌یابی به برخی از اقسام تعریف (به عنوان مثال حد تام) امکان‌پذیر نیست، همچنان به شرح و بسط تمامی موارد می‌پردازند. همچنین برخی از مباحث الفاظ در منطق و توضیح و تبیین برخی از مقولات عشر (مانند ملک، متی و...) در فلسفه، دارای هیچ گونه کاربردی (نه از نظر نظری و نه از نظر عملی) نیستند.

۳. شاید چندان اشتباه نباشد که فلاسفه گذشته را دانشمندان فیزیکدان و ریاضیدانی بدانیم که در کنار اظهار نظر در مورد نجوم و هندسه و منطق، به الاهیات نیز پرداخته‌اند. نباید فراموش کنیم که ابن سینا در نوشتن دائرةالمعارف جامع خود، با نام «شفا»، ابتدا از طبیعیات آغاز کرد و سرانجام پس از نوشتن ریاضیات و منطق، به الاهیات پرداخت. امروزه بدون آشنایی با مباحث فیزیک و ریاضی و منطق جدید، دانشجو را با الاهیات آشنا می‌کنند؛ در حالی که برخی از مطالب الاهیات، ناظر به طبیعیات قدیم بوده است. به عنوان مثال «نحوه آفرینش»^۸ بر مبنای افلاک قدیم تبیین می‌گردید و یا مسئله چیستی زبان به کمک فرض کردن کره‌ای محیط بر عالم، به نام کره «محددالجهات» توجیه می‌گردید.^۹ علاوه بر این، امروزه با مطرح شدن مسائلی نظیر انبساط و انقباض زمان، چیستی مکان، انرژی و ساختمان اجسام و مباحث مربوط به نظریات نسبیت و کوانتوم^{۱۰} و دهها مطلب دیگر - که در فیزیک مطرح شده است - باید تجدید نظری اساسی در مطالب الاهیات، صورت بگیرد. این امر نیازمند شناخت کامل فیلسوفان عصر حاضر از علوم ریاضی و فیزیک و نیز استفاده صحیح آنها از منطق ریاضی است. با دسته‌بندی و ترجمه مسائل فلسفی به زبان منطق جدید و به کمک مباحثی مانند منطق موجهاًت، جهانهای ممکن، منطق زمان، منطق‌های چندارزشی، منطق‌های نیمه

کلاسیک و... می‌توان به سلاح‌های جدیدی مجهز شد و به جای پرداختن به مشاجره به محاسبه روی آورد. شعار لایب نیتس این بود: «جایی برای مشاجره نیست، باید نشست و محاسبه کرد».^{۱۱} چنان که گفته شد، فیزیک و فلسفه پیوندی ناگسستی دارند، راسل می‌نویسد: «من فکر نمی‌کنم که فرآورده‌های قرن ما در نسبیت یا نظریه کوانتوم، تأثیر قابل ملاحظه‌ای روی فلسفه گذاشته باشد. اما من این را تقصیر فلاسفه می‌دانم که غالباً لازم ندانسته‌اند فیزیک جدید را خوب یاد بگیرند. من امیدوارم که تعداد روزافزونی از فلاسفه، با گذشت زمان، آگاه شوند که ندانستن فیزیک هر فلسفه‌ای را عقیم می‌کند».^{۱۲} متأسفانه در علوم نیز توجه به فلسفه چندان جدی نیست: «امروز مد این است که نمایش مستقیمی از مطالب علمی ارائه دهند، بدون آنکه از نتایج فلسفی قضیه بیمناک باشند»^{۱۳}، اما چنان که گفته شد: «جدایی علم از فلسفه، هر دو را دچار فقر می‌کند».^{۱۴} دکتر دینانی در این زمینه می‌گوید: «تنها کسی می‌تواند نقد تازه‌ای [بر فلسفه اسلامی] بزند که با حرفهای تازه جهان آشنا باشد».^{۱۵}

۴. فلسفه، تلاشی بشری است در پاسخ‌گویی به سؤالات بشری. این سؤالات امروزه تغییر کرده است. امروزه با مطرح شدن بحث‌های جهان‌شدن و به کمک ارتباطات، سؤالات و شبهاتی مطرح شده است که تا پیش از این امکان طرح آنها وجود نداشت. تا پیش از این مکاتب و فرقه‌های دیگر، به راحتی و به کمک مغالطه «پهلوان پنبه»^{۱۶} از میدان بیرون رانده می‌شدند، اما امروزه به کمک اینترنت و ارتباطات گسترده‌تر و تحقیقاتی که در زمینه تأثیرات مکاتب مختلف بر یکدیگر انجام گرفته است، باید تلاشی دو چندان در حل مسائل جدید به کار برد. امروزه دیگر نظرات اسماعیلیه و زیدیه و نظرات فلسفی خاور دور و غرب، به طور مستقیم در اختیار ما قرار دارند و لازم نیست تا برای اطلاع از آنها از طریق واسطه‌هایی اقدام کنیم که بهترین و بی‌غرض‌ترین آنها، ملل و نحل نویسان با غرض ما بوده‌اند! فلسفه اسلامی زمانی احیای گردد که علاوه بر یافتن پاسخهایی نو برای مسائل کهنه، سؤالات نویی نیز در آنها مطرح گردد، زیرا فلسفه‌ای سودمند است که مسائل جدیدی را حل نماید، نه آنکه دائماً به تکرار و تبیین پاسخهای استاندارد گذشتگان به سؤالات مطرح در عصر آنها، بپردازد. شاید فلسفه صدرايي در زمان خود و برای سطح فکری عامه مردم امری سخت بود، اما صحیح نیست که پس از گذشت چهار قرن، همچنان همان فلسفه را به سطح فکری جامعه خود



عرضه کنیم. در گذشته فلسفه اسلامی، علمی بود که هر کسی آن را نمی فهمید، اما امروزه به علمی بدل شده است که کمتر کسی آن را نمی فهمد. البته این سخن به معنای نفی آثار گذشتگان نیست بلکه به این معناست که به آنچه گفته اند اکتفا نکنیم. دکتر علی اصغر حلبی می نویسد: «راه این است که آنچه میراث نیکو از گذشتگان گرفته ایم حفظ کنیم، زیرا همه آنچه را که گذشتگان گفته اند بیهوده و سفاهت آمیز نیست... آنوقت از مظاهر تمدن و فکر جدید آنچه معنای درست و مفید و منطقی دارد بگیریم و از تلفیق و ترکیب آن دو، کاخ بلند استواری برافزاییم... بزرگ شدن و تعالی یافتن ممکن نیست مگر بر کسانی که بر فراز بنای گذشتگان بنا کنند و در آن چیزی بیفزایند».^{۱۷}

۵. آنچه در سنت فلسفی ما همیشه به عنوان یک کمبود به چشم خورده است، بررسی تاریخی مسائل فلسفی است. البته عدم توجه فلاسفه ما به سیر تاریخی مسائل، ناشی از دیدگاه خاص آنها بوده است که نباید بر آن خرده گرفت. آنها در پی کشف حقیقت بودند، نه تعیین هویت! بنابراین بدون ذکر منبع، نظرات درست دیگران را در کتب خود به کار می بردند و از آنها در کشف حقایق کمک می گرفتند. اما این مسئله باعث پدید آمدن بی دقتی هایی در نظرات پیروان آنها گردیده است. هنوز بسیاری از مباحث تاریخی فلسفه اسلامی به درستی روشن نشده است. دکتر سیدحسین نصر می نویسد: «بسیاری از ادوار تاریخ فلسفه اسلامی مانند مکتب شیراز و تاریخ فلسفه در دوران گورکانیان هند و در قرون یازدهم تا سیزدهم هجری در ترکیه و غیره، هنوز حتی برای متخصصان روشن نیست و باید بسیاری از متون چاپ و بررسی شود و تحقیقات دقیق درباره شخصیت های مهم فلسفی مانند غیاث الدین منصور دشتکی و... انجام یابد تا بتوان یک تاریخ فلسفه اسلامی نسبتاً کامل مدون ساخت».^{۱۸} عدم توجه به سیر تاریخی مسائل و عدم توجه به این نکته که هیچ فکری در یک شب به وجود نمی آید، باعث گردیده است تا امروزه برخی از فلاسفه را بالاتر از جایگاهشان قرار دهیم و از تأثیرگذاری برخی دیگر، به کلی چشم پبوشیم. این دیدگاه منجر به این مطلب شده است که: اولاً، سخنان برخی از آنها را حرف آخر بدانیم و از تحقیق و تفکر جدید خودداری کنیم و ثانیاً، گمان کنیم که آنها افرادی با خصایص بسیار عجیب و غریب بوده اند و بنابراین ما هیچ گاه نخواهیم توانست با آنها برابری نماییم، در نتیجه باید از کوشش شخصی دست برداریم و به میراث آنها اکتفا نماییم. البته شاید بتوان به این دسته حق داد و بزرگان

فلسفه را دارای خصیصه‌ای عجیب دانست. آن خصیصه بسیار عجیب این بود که می‌اندیشیدند! باید اعتراف کرد که فکر کردن و پذیرفتن مسئولیت عواقب ناشی از آن، چیزی نیست که هر کسی، زیر بار آن برود. مردم اکثراً تمایل دارند که تقلید کنند و یا سخنان دیگران را تکرار نمایند و چه کم هستند کسانی که خود می‌اندیشند و خود را باور دارند.

۶. همه قبول دارند که ماهیت مباحث فلسفی محض با مباحث کلامی، متفاوت است. «فلسفه» یک علم آزاد است. از شک آغاز می‌شود و پیش می‌رود، اما نمی‌داند که به کجا خواهد رسید. ممکن است سر از توحید در آورد و یا به کفر منجر شود. ممکن است در شرایطی یک فیلسوف را به اوج شهرت و اعتبار برساند و در شرایط و محیطی دیگر به تبعید و تکفیر او منجر گردد. اما «کلام» علمی است که از پیش مقصد خود را انتخاب کرده است. او می‌رود تا به آنچه دین گفته است دست یابد و آن را تبیین و تنقیح و تدوین کند. بنابراین فلسفه به عقل به عنوان یک واقعیت و حقیقت می‌نگرد و «کلام» به آن به عنوان یک ابزار نگاه می‌کند. از زمانی که صدرالمآلهین شیرازی، حکمت متعالیه خود را ارائه کرد، در نظر برخی از افراد، خلطی میان مباحث فلسفی محض و کلامی اتفاق افتاد، به نحوی که امروزه از نظر آنها فلسفه اسلامی تنها یک خادم است. خادمی برای افکار اسلامی و آن هم از نوع ایرانی و خصوصاً دوازده امامی آن.^{۱۹} امروزه از فلسفه‌ای که برخی کاف «کفر» را به «فاء» آن ترجیح می‌دادند، خبری نیست. امروزه فلسفه یک علم الهی است و هر کس آن را می‌داند متأله است. آیا از خود نمی‌پرسیم که آن چه علمی بود که در مورد آن گفته بودند:

کاف کفر ای جان، به حق المعرفه خوشترم آید ز فاء فلسفه

ز آنکه این علم لرج چون ره زند بیشتر بر مردم آگه زند

واقعیت این است که فلسفه‌ای که مخدوم باشد، هیچ‌گاه سخنی نخواهد گفت که بوی کفر از آن به مشام برسد. این مطلب به این معنا نیست که اگر می‌خواهیم فلسفه داشته باشیم باید یکسره کفر بگوییم، بلکه تنها باید آزادانه بیندیشیم و از اندیشیدن نهراسیم و از نظرات مختلف در تمامی مباحث و مسائل کلامی، دینی، سیاسی، علمی و فرهنگی ... استقبال کنیم. دکتر دینانی می‌گویند: «فلسفه نباید رنگ تقدس به خود بگیرد. برای اینکه چیزی که مقدس بشود قابل نقد نیست و امر مقدس را نمی‌شود نقادی کرد در حالی که حیات فلسفه در نقد است».^{۲۰} در مقاله‌ای با عنوان «نگرش انتقادی بر روش تحقیق و



تفکر در فلسفه اسلامی»^{۲۱} آمده است: «فلسفه از بدو ورود به حوزه فرهنگ و اعتقادات ما، با عقاید دینی ما پیوند خورد و در نتیجه پیوند با دین به صورت یک «فلسفه مقدس» درآمد. خاصیت «تقدس» که هیچ گاه با دیدگاه انتقادی جمع نمی شود، جنبه نقدپذیری را از آن حذف کرد.» نویسنده در مقاله خود خطر فروریختن ارکان فلسفه اسلامی را مطرح می کند و آن را ناشی از سد کردن راه انتقاد می دانند. این سد کردن نیز ناشی از مقدس دانستن مطالب فلسفی است. فلسفه ای که مورد نقد قرار نگیرد از عیوب خود مطلع نخواهد شد و سرانجام فرو خواهد ریخت زیرا به قول نویسنده مقاله: «فلسوف پیامبر نیست که سخنان او همچون وحی منزل مصون از خطا باشد، بلکه محقق است که همواره امکان نقص در تحقیق او وجود دارد».

پیوند فلسفه با دین علاوه بر مقدس کردن آن، فلسفه را از دقت نظرهای موشکافانه باز می دارد و در بسیاری از مطالب وی را به پاسخ های دینی ارجاع می دهد. این راه شاید برای کسب معرفت، راهی صحیح باشد، اما برای پیشرفت فلسفه محض سودمند نیست. در مقاله ای با عنوان «فلسفه اسلامی، نگاهی به ویژگی ها، آسیب شناسی و وظیفه کنونی»^{۲۲} آمده است: «پیوند فلسفه با دین به آسان گیری یا سطحی نگری در پاره ای از مسائلی که پای دین به میان آمده منجر شده است».

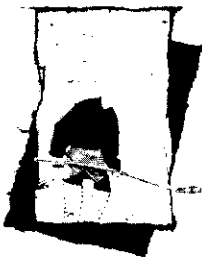
۷. مسئله دیگری که شاید ناشی از مطالب گذشته باشد، این است که نکات فلسفی به نحوی مطرح نمی شوند که ذهن را درگیر نمایند، بلکه مشکلات فلسفی تنها به صورت گزارش بیان می شوند. به قول دکتر دینانی: «عده ای می خواهند «جنت مکان» بمانند، اما فلسفه نیز بخوانند». فلسفه خواندن شاید برای عده ای به «جنت مکانی» بینجامد، اما شاید برای عده ای دیگر به چنین مقصدی منجر نشود. بنابراین صرف مطرح کردن بحث شر در یک جلسه و بیان توجیهات افلاطون و ارسطو در باب آن، نمی تواند فلسفه ای زنده و پویا برای ما به وجود آورد. باید ذهن دانشجو را با مسئله درگیر کرد و از این مطلب نرسید که شاید ذهن یکی از آنها چنان درگیر شود که چون صادق هدایت، نه تنها غلبه را با شر ببیند، بلکه در نهایت دست به خودکشی بزند. فلسفه، فلسفه است و کسی که وارد آن شده است این خطر را به جان خریده است. چگونه می توان به کسی چتربازی یاد داد، اما هیچ گاه او را از هواپیما به پایین پرتاب نکرد؟! آیا این احتمال وجود ندارد که چتر چند نفر از آنها هیچ گاه باز نشود!

در ره منزل لیلی که خطر هاست به جان شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

متأسفانه این نقیصه در گزارش مسائل فلسفه غرب نیز به چشم می خورد، ما صرفاً تاریخ فلسفه می خوانیم و بعد فیلسوف می شویم!

۸. در اکثر مباحث فلسفه اسلامی، خواستگاه اصلی بحث به درستی مطرح نمی شود. به عنوان مثال در همه جا بحث اصالت وجود و ماهیت مطرح می شود، اما آیا بیان می شود که چرا این بحث مطرح گردیده است؟ و یا رابطه این بحث از نظر تاریخی با بحث وحدت و کثرت بیان نمی شود.^{۲۳} شایسته است که در تمامی مباحث فلسفی این سؤال مطرح شود که هدف فلاسفه از بیان این مطلب یا آن مطلب چه بوده است. چرا بحث حرکت قطعی و توسطیه را مطرح کرده بودند، چرا بحث کم منفصل و متصل را بیان می کردند و... آیا صرفاً قصد داشتند که به یک تقسیم بندی بپردازند؟ یا مشکلی داشتند که به کمک این تقسیمات و اصطلاحات، در پی رفع آن بوده اند؟ بنابراین طرح خواستگاه اصلی بحث، برای فهم درست فلسفه اسلامی لازم است.

۹. مواجهه فیلسوفان مسلمان با فلسفه غرب، نه باید به حد افراط باشد و نه به حد تفریط. حد تفریط آن است که گمان کنیم، هر آنچه آنها می گویند، در سنت فلسفی ما موجود است. دکتر علی اصغر حلبی می نویسد: «گفتن اینکه پدران ما آنچه امروز فیلسوفان مغرب می گویند، از پیش گفته اند، سختی کودکانه است و هیچ قوم خردمند و با انصاف و با اطلاع آن را نمی پذیرند، جز همین گروه که به استخوان پوسیده می نازند».^{۲۴} ایشان در جای دیگر می نویسند: «گروهی که می گویند: «غریبان، از کتابهای فلسفی ما اطلاع ندارند و گرنه اقرار می کردند آنچه آنها می گویند، دانشمندان ما از پیش گفته اند» باید بدانند که بسیاری از کتابهای خود ما را که ما اصلاً قادر به چاپ و تصحیح آنها نبودیم و یا اصلاً از وجود آنها خبر نداشتیم، همین دانشمندان مغرب چاپ کرده اند».^{۲۵} اما افراط آن است که به تطبیق تمامی مطالب آنها با یکدیگر بپردازیم. اینکه فلسفه تطبیقی وجود دارد یا نه بحثی است که قصد ورود به آن را نداریم اما همین مقدار اشاره می کنیم که برخی معتقدند که فلسفه تطبیقی در حد تطبیق سؤالات و مشکلات دو فیلسوف امکان پذیر است، اما پاسخ آنها به این مشکل، قابل تطبیق نیست، زیرا آنها در دو فضای مختلف نفس کشیده اند. دکتر حلبی می نویسد: «تطبیق فلسفه مشرق زمین، به ویژه اسلام، با فلسفه مغرب زمین کاری نارواست و جز کار عوام فریبان نیست. اصالت وجود ملاصدرا، با اصالت



وجود ژان پل ساتر چه نسبتی دارد؟... شک غزالی که یک شک دینی کلامی بود با شک دکارت که یک مرد ریاضی و فیلسوف نواندیش بود چه ربطی دارد؟»^{۲۶} بهتر آن است که به جای پرداختن به مباحث تطبیقی به مباحث میان رشته‌ای روی آوریم و به کمک مطالب چند حیطه مختلف به حل مسائل مشترک میان آنها نائل شویم. شاید مطالعات میان رشته‌ای مقدمه‌ای باشد برای وحدت مجدد علوم که زمانی از یک منشاء پدید آمدند.

۱۰. زمانی، زبان علمی دنیای اسلام و به تبع آن دنیای علم، عربی بود. در آن زمان هر کس کتابی می‌نوشت آن را به زبان عربی تدوین می‌کرد. حتی برخی از علمای قرون وسطی مسیحی نیز با زبان عربی آشنایی داشتند. اما امروزه زبان علمی، زبان عربی نیست. ما می‌توانیم به زبان فارسی نیز سخن بگوییم و همان مطالب را بنویسیم. افرادی چون علامه طباطبایی در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» و دکتر دینانی و استاد مطهری، در آثار فلسفی خود، این مطلب را به اثبات رسانده‌اند. شایسته نیست که امروزه نیز همچنان به عربی نویسی بپردازیم. فلسفه، علم دشواری است اما اگر فلسفه‌ای داشتیم که چندان دشوار نبود، نباید به کمک مغلق‌گویی و عربی نویسی آن را به علم دشواری تبدیل کنیم. و اگر فلسفه‌ای داریم که حقیقتاً دشوار است، چرا آن را دشوارتر کنیم؟ مسلم است که برای فهم میراث گذشتگان باید عربی خواند و تسلط بر این زبان، کلید مهمی در فهم فلسفه اسلامی است، اما دلیلی ندارد که چون میراث گذشتگان را به زبان عربی تحویل گرفته‌ایم، میراث خود را نیز به زبان عربی باقی گذاریم.^{۲۷}

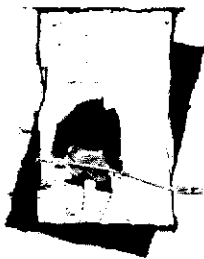
۱۱. امروزه ضرورت تدوین کتبی کم حجم و پرمحتوا در تشریح نظرات هر یک از مکاتب فلسفی گذشته، احساس می‌شود. درست است که باید به دانشجو آموزش داد تا بتواند مسائل فلسفی را از میان کتب گذشتگان بیرون بکشد و با کتب خطی اعصار گذشته آنها و انشاء آن دوران و نیز با سبک نگارش کتبی مانند، «شفا» انس بگیرند، اما نباید دقت استاد و دانشجو و تحقیقات آنها، یک‌سره در ورق زدن کتب گذشتگان و بیرون کشیدن نظرات کاملاً معروف و مشخص فلاسفه گذشته مصروف گردد. این ضرورت امروزه از طرف برخی از اساتید احساس شده است و باید کوشید تا به آن جامعه عمل بپوشاند

۱۲. احیاء میراث گذشتگان و تصحیح نسخ خطی، ما را در فهم نظرات گذشتگان یاری

می‌رساند و چنانکه گفته شد، در فهم سیر تاریخی مباحث، لازم و سودمند است؛ اما در حل مسائل جدید و گشودن چشم اندازه‌های نو بر فلسفه اسلامی کمک چندانی نمی‌کند. احیاء این میراث امری لازم است، اما کافی نیست. این کار حداکثر ما را به زمان آن فلاسفه در قرون چهار و پنج و شش نزدیک می‌کند، اما چیزی برای قرن پانزدهم هجری در اختیار ما قرار نمی‌دهد. بنابراین باید کوشید تا تنها « حکایت نویس نباشیم، بلکه چنان باشیم که از ما حکایت کنند.»^{۲۸}

۱۳. روشی که متأسفانه در تحقیقات علوم انسانی زیاد به چشم می‌خورد، انجام تحقیقات موازی است. گاه دو محقق هر دو به یک مسئله می‌پردازند. در رشته‌های فنی و مهندسی همیشه مقالات و کتابها به مقالات و کتابهای اساتید دیگر ارجاع پیدا می‌کنند و هیچ‌کس دوباره از ابتدا همه چیز را نمی‌گوید، مگر در کتابهای درسی. گاه در این رشته‌ها، مقالات علمی - پژوهشی‌ای که سرنوشت علم را تغییر داده‌اند، تنها یک صفحه بوده‌اند متأسفانه در علوم انسانی و به تبع آن در فلسفه اسلامی، تنها در صورتی به مقاله دیگران ارجاع داده می‌شود که صاحب آن از شهرت و اعتبار خوبی برخوردار باشد و این ارجاع به اعتبار و علمیت مقاله کمک کند. با کمال تأسف گاه در تحقیقات علوم انسانی حق همکاران تحقیق در نظر گرفته نمی‌شود و نام آنها - خصوصاً اگر دانشجوی باشند - در مقاله و یا کتاب ذکر نمی‌شود. در حالی که نحوه نوشتن نام مؤلف در مقالات فنی و مهندسی دارای فرمت خاصی است و خواننده از روی ترتیب اسامی، متوجه می‌شود که چه کسی تحقیق را برعهده داشته است و چه کسی راهنما یا مشاور و یا همکار وی بوده است. الگوگیری از این روش در تحقیقات فلسفی، مایه دلگرمی و نشاط علمی می‌گردد.

۱۴. هیچ فلسفه‌ای مطلق نیست، اگر فلسفه نتیجه تعقل است، تعقل هرگز پایان نمی‌پذیرد. بنابراین نقد فلسفه باعث خاموشی آن نیست، چنانکه حملات غزالی، تفکیکیون و... هیچ‌گاه چراغ فلسفه اسلامی را خاموش نکرده است و اصولاً امکان خاموشی آن وجود ندارد. این جمله از ارسطو معروف است که: «کسی که می‌خواهد فلسفه را رد کند، باید خود به فلسفه بپردازد». علامه شعرانی در مقدمه کتاب «اسرار الحکم» می‌نویسند: «رد فلسفه اصلاً بی‌معنی است. چون کسی که فلسفه را رد می‌کند یا به دلیل رد می‌کند یا بی‌دلیل. اگر بی‌دلیل است پذیرفته نیست و اگر با دلیل است خود فلسفه است. مثلاً در فلسفه «جزء لایتجزی» باطل است و کسی که این قول را به دلیل



باطل کند و گوید «جزء لایتجزی» صحیح است، قول او هم فلسفه است.^{۲۹} بنابراین باید به نقادان فلسفه میدان داد تا به نحو غیر مستقیم باعث پیشرفت فلسفه اسلامی گردند.

در پایان مقاله متذکر می‌شویم که فیلسوف، چه مسلمان و چه غیرمسلمان، فردی کنجکاو است. او می‌خواهد از همه چیز سر دربیارود، حتی از کار خدا! بنابراین به همه جاسرک می‌کشد. او به تقسیم‌بندی‌هایی نظیر حوزه فلسفه دین، فلسفه علم، فلسفه هنر، فلسفه غرب و... تنها از جهت دسته‌بندی مسائل می‌نگرد و نه حوزه‌هایی که اگر وارد یکی از آنها شد، حق داخل شدن به دیگری را ندارد. نمی‌توان به یک فیلسوف دستور داد که در مورد فلان مسئله فکر کن و در مورد دیگری فکر نکن. فلاسفه اسلامی نیز می‌توانند با جذب مطالب صحیح و نظرات بدیع تمامی حوزه‌های فلسفی، فلسفه اسلامی را بار دیگر و این بار پرشکوه‌تر از گذشته ظاهر نمایند. برای این منظور باید انتظار خود از فلسفه اسلامی و ابزارهای مورد استفاده خود را تصحیح کنیم. یکی از مستشرقین در مورد وضعیت فلسفه و کلام اسلامی می‌نویسد: «هنوز بس زود است که وضع رای‌س‌آور بشماریم. مردی با تربیت لازم و بالاتر از همه، برخوردار از همت و خردمندی، چه بسا تمامی صحنه را دگرگون سازد... ممکن است با دلایلی نشان داده شود که در هیچ یک از مراکز اسلامی احتمال پدید آمدن چنین کسی نیست، لیکن مع الوصف، چنین مردی ظهور خواهد کرد».^{۳۰}

ژویشگاه علوم انسانی، مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

۱. مقاله «ایران» (بخش فلسفه)، سیدحسین نصر، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰
۲. هرم هستی، مهدی حائری‌یزدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، سرآغاز، ص ۱، چاپ دوم، ۱۳۶۱
۳. شرح مشاعر، بدیع الملک (میرزا عمادالدوله)، انتشارات طهوری، ص ۷۵
۴. رهبر خرد، محمود شهابی، کتاب‌فروشی خیام، چاپ هفتم، ۱۳۶۴، ص ۲۷
۵. رک: مقصد اول، فریده اول: غرز فی ان العدم لیس بشیء، ذیل بیت:

«نفی ثبوت معهما مرادفه و شبهات فصمنا مزیفه»

۶. آفاق فلسفه (از عقل ناب تا حکمت احکام)، گفت‌وگوهایی با دکتر مهدی حائری‌یزدی، به کوشش

- مسعود رضوی، ص ۶۹، نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ اول، ۱۳۷۹
۷. کلیات فلسفه، ریچارد پاپکین، ترجمه جلال الدین مجتبوی، فصل منطقی، ص ۳۵۰، انتشارات حکمت، ۱۳۷۸
۸. حکمت الهی (عام و خاص)، محیی الدین مهدی الهی قمشه‌ای، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۳۹۹، چاپ ششم، ۱۳۶۳، انتشارات اسلامی
۹. ر.ک: فصل ۱۳ و ۱۴، مقاله سوم از طبیعیات شفا و نیزنمط دوم اشارات
۱۰. تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر، دکتر مهدی گلشنی، نشر فرهنگی مشرق، چاپ دوم، ۱۳۷۴
۱۱. مبانی منطق جدید، دکتر لطف الله نبوی، سمت، ۱۳۷۷، ص ۴
۱۲. به نقل از کتاب «تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر»، ص ۳۱۴
۱۳. همان، ص ۳۱۰
۱۴. جان زیمان، استاد فیزیک دانشگاه بریستول، به نقل از همان، ص ۳۶۵
۱۵. آینه‌های فیلسوف (گفت‌وگوهایی با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی)، عبدالله نصری، انتشارات سروش، ۱۳۸۰، ص ۲۰۰
۱۶. منطق کاربردی، علی اصغر خندان، ص ۲۱۹، سمت، ۱۳۷۹
۱۷. تاریخ فلاسفه ایرانی (از آغاز اسلام تا امروز)، دکتر علی اصغر حلیمی، ص ۷۵، انتشارات زوآر، ۱۳۸۱
۱۸. تاریخ فلسفه اسلامی، زیر نظر سیدحسین نصر و الیور لیمن، ج ۱، ص ۳، انتشارات حکمت، ۱۳۸۳
۱۹. به عنوان نمونه در طول تحصیل، سخنی از فلسفه ابن رشد، ابن حزم، اخوان الصفا و اسماعیلیه مطرح نمی‌شود.
۲۰. آینه‌های فیلسوف، ص ۲۰۱
۲۱. «نگرش انتقادی بر روش تحقیق و تفکر در فلسفه اسلامی»، منوچهر صانعی دره‌بیدی، نامه مفید، ش ۱۵، ص ۴، این مقاله پس از انتشار مورد نقد قرار گرفت که عبارتند از: «نقدی بر مقاله نگرش انتقادی بر روش...» محمدصادق کامران، نامه مفید، ۹۱، زمستان ۱۳۸۷ و نیز «نقدی بر مقاله نگرش انتقادی...» محمد حکاک، نامه مفید، ۹۱، زمستان ۱۳۸۷
۲۲. «فلسفه اسلامی نگاهی به ویژگی‌ها، آسیب‌شناسی و وظیفه کنونی»، موسی اکرمی، نامه فلسفه، ۱۲، صص ۲۱، ۳۹
۲۳. اینجانب این ارتباط را اولین بار در کلاس دکتر حسین غفاری آموختم.



۲۴. تاریخ فلاسفه ایرانی، ص ۷۵

۲۵. همان، ص ۷۸

۲۶. همان، ص ۷۷

۲۷. برخی از کتابهایی که در عصر حاضر نوشته شده‌اند، همچنان به زبان عربی می‌باشند. مانند: تعلیقات بر نهاییه، استاد مصباح یزدی، الاهیات استاد جعفر سبحانی و دو کتاب بدایه و نهاییه الحکمه. نظیر این اشکال در فارسی نویسی به سبک قرون گذشته، در برخی از کتب فلسفی به چشم می‌خورد. مانند سبک نگارش کتابهای استادحسن زاده آملی.

۲۸. منتخب اسرارالتوحید، محمدبن منور، ص ۴۵، چاپ احمد بهمنیار

۲۹. اسرارالحکم، ملاحادی سبزواری، مقدمه و تعلیقه از علامه شعرانی، ص ۸، مقدمه

۳۰. فلسفه و کلام اسلامی، متمگری وات، ترجمه ابوالفضل عزتی، فصل ۲۲، ص ۱۹۳، ۱۳۸۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی